

نگاهی به تاریخ سیاسی – نظامی شهر تمیشه (از ورود اسلام تا هجوم مغولان)

دکتر جمشید قائمی^۱

چکیده

تمیشه از شهرهای باستانی و مهم خطه طبرستان و در مرز طبرستان و گرگان بوده که از آن به عنوان اقامتگاه فریدون پادشاه اسطوره ای آریاییان یاد شده، شهری که انوشیروان ساسانی (۵۷۹ – ۵۳۱م) مدتی در آنجا اقامت کرد و دستور ایجاد باروی مهم آن را به منظور ممانعت از تاخت و تاز ترکان و قبایل شرقی داد. این شهر در بعد از اسلام در لشکر کشی های سرداران خلفا بارها مقاومت کرد و تخریب شد و مردم آن قتل عام گردیدند. در عصیان مازیار و در کشاکش نبردهای خاندان های محلی نیز یک چند دستخوش حملات گردید تا آنکه با هجوم مغولان و تیموریان آسیب زیاد دید و از صفحه روزگار پاک گردید.

واژگان کلیدی: تمشیه، طمیس، طمیشه، طبرستان، استراباد، گرگان.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

پیشینه تاریخی

نام همیشه بارها در کتب تاریخ و جغرافیای سده های نخستین اسلامی آمده است ، و هر کدام آن را به اشکال مختلف نوشته اند ؛ مانند : تمیشه ، تمیسه ، طمیش ، طمیسه . بنای این شهر در تاریخ به فریدون پیشدادی نسبت داده شده است . فردوسی در شاهنامه از این شهر به عنوان پایتخت دوم فریدون نام برده (فردوسی ، ۱۳۷۴ : ۲۲) و ابن اسفندیار طبرستانی نوشته است : «چون هفت اقلیم به حکم او [فریدون] شد ، نشست جای خویش تمیشه ساخت و هنوز اطلال و دمن سرای او به موضعی که بانصران گویند ظاهر و معین است و گنبدهای گرماوه را آثار باقی ، و خندقی که از کوه تا دریا فرموده بود ، پیدا» (ابن اسفندیار ، ۱۳۶۶ : ۱۵۲) . ابن اسفندیار همچنین می نویسد : گرشاسف ایرانی در حمله ای به سرزمین های شرقی ، فغفور چین را با هشتاد پادشاه دیگر توسط نریمان به تمیشه نزد فریدون فرستاده بود (ابن اسفندیار ، همان : ۵۸) .

آن طور که منابع نوشته اند ، تمیشه در عصر ساسانی وجود داشته و انوشیروان به آنجا رفته و دستور داده است شهر را وسعت دهند . بدیهی است در همین زمان دیوار تمیشه را هم پی افکندند . ابن اسفندیار در داستان استمالت انوشیروان بر فرزندان سوخرا - همان کسی که کواذ ، پدر نوشیروان او را به غدر کشته بود - می آورد : «گفت اکنون مراد خویش بخواهید ، اگر وزارت می باید به شما دهم و اگر اصفهبدی آرزوست تسلیم کنم ، گفتند ما را هیچ مرتبه ای نمی باید تا از حساد به ما آن نرسد که به پدر رسید ، گفت لابد به طرفی از اطراف عالم حصنی و ولایتی که فرزندان شما را باشد اختیار باید کرد تا منال و معیشت را سببی بود ، زرمهر که مهتر برادر بود ، زابلستان برگزید ؛ و قارن که کهتر بود «وند امید کوه» و آمل و لفور و فریم که کوه قارن می خوانند ؛ و در خدمت نوشروان به طبرستان آمد و مدتی شهنشاه به حدّ

تمیشه بنشست و عمارت فرمود و هر طرف به رئیسی داد و این جمله مواضع بدو باز سپرد...» (ابن اسفندیار، همان: ۵۲).

ابن رسته این شهر را نخستین شهر طبرستان از مشرق معرفی می کند و از دیوار تمیشه هم که بین طبرستان و گرگان کشیده شده، نام می برد. او بانی شهر را خسرو یکم (انوشیروان) می نویسد. از مسجد جامع و جمعیت زیاد تمیشه سخن می گوید (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۷۷ - ۱۷۶). در *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، شهرکی خرد معرفی شده که پیرامونش بارویی استوار دارد و نعمت آنجا بسیار است و دارای مسجد جامعی است و به فاصله یک مرحله [= یک منزل] از شهر «لمراسک» قرار دارد (حدود العالم، ۱۳۶۳: ۱۴۵ - ۱۴۴).

ابن فقیه همدانی می نویسد: «دروازه ای کلان دارد که هیچ یک از طبرستان نتوانند از آن جای بیرون آیند و به گرگان شوند، جز از همین دروازه؛ زیرا دیواری از آجر و آهک از کوه تا دل دریا کشیده شده است؛ آن دیوار را خسرو انوشیروان ساخت تا ترک را از تاراج طبرستان باز دارد». او همچنین از جمعیت زیاد و مسجد جامع و دو هزار مرد مسلح آنجا یاد می کند: «در طمیش خلق بسیاری هستند و مسجد جامعی است و منبری و سرهنگی راتبه دار با دو هزار مرد». همچنین، فاصله تمیشه تا ساری را شانزده فرسنگ نوشته است (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۴۹).

ابن اسفندیار به نقل از شاهنامه می نویسد: فریدون پس از پیروزی بر ضحاک، تمیشه را پایتخت کرد (ابن اسفندیار، همان: ۵۸). مرعشی هم نقل می کند: «چون افریدون پیر شد، مقام خود در تمیشه ساخت و این تمیشه... اکنون خرابه است و

(تمیشه کوتی)^۱ می خوانند و هنوز اطلال و دمن آن در موضعی که (بانصران)^۲ می خوانند، ظاهر است» (مرعی، ۱۳۶۷: صد و شش دیباچه).

واژه تمیشه

واژه تمیشه برگرفته از بوته و دانه تمشک است، و دهخدا ذیل واژه «تمیش» یادآور می شود که در برخی نواحی شمال، از جمله در آمل و در طالش و گرگان رود، به تمشک، تمیش گویند، و یا تمیشه بور [بور = خار] همان اصل کلمه تمشک است و این نامی است که در طوالتش به تمشک می دهند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واژه تمیش). در *دایرة المعارف فارسی مصاحب* واژه تمیش به معنای بوته آمده است (مصاحب، ۱۳۵۶: ۲۱۷۲). در گویش طبری منطقه هم، تمشکلو به معنای تمشک است که پیچکی خاردار می باشد و در گویش محلی، «لم» هم گفته می شود، و هنوز مزارع و مناطقی به اسامی تمشه، تمشی و تمیشی، در مناطق شرقی تمیشه مورد نظر وجود دارد و به نظر می رسد به سبب وفور تمشک زارها و بوته های تمشک حواشی جنگل، این نام هنوز به جای مانده است.

نامجای تمیشه

در تواریخ از دو تمیشه نام برده شده است: یکی تمیشه اهلم [اهلم ده]، و دیگری تمیشه بانصران. دهخدا به نقل از *انجمن آرا و م. آندراج* می نویسد: «وقتی افراسیاب از ترکستان عزیزت قلع و قمع منوچهر کرد، منوچهر در حصار تبره [=

۱. «کوت» به گویش طبری منطقه به معنای انباشته، انباشته شده و روی هم قرار گرفته است، منظور از تمیشه کوتی، به نظر می رسد که خرابه های انباشته شده شهر بوده باشد.

۲. بانسرا، بانصران، ویا با نوسران، اکنون، زمین های مسطح و هموار کشاورزی است و به «بن سرون» معروف است. باستان شناسان، از آنجا که در این منطقه سفال اسلامی به دست نیامده است، آثار این منطقه را با توجه به شواهد زیر مربوط به دوران کوشانی می دانند: یکی، پیدا شدن سفال های قرمز مهرزده که در زیر سفال های پوشش سقف پیدا شد؛ و دیگری، به دست آمدن دو قطعه پیکره کله حیوان. البته کشف یک قطعه سفال با نقش کنده در محوطه دیگری از بانسرا (دوره کوشانی قرن ۲ میلادی) و به نظر حفار احتمالاً نشانه غربی ترین حیطه نفوذ کوشانی است... در مورد نام بانسرا، گفته شده که شکل محلی بانوسرای است و بانوسرای، که احتمالاً باید نام یکی از کاخ هایی باشد که اسپهبد خورشید برای یکی از زنان خود ساخته بود (چگینی، ۱۳۷۰: ۷۰).

طبرک] ری محصور شد. از آنجا به بیشه «تمیشه اهل» آمد و خزاین و زنان خود را به قلعه مور^۱ فرستاد که در آن عهد «مانهیر» می نامیدند. از این تمیشه به نام تمیشان هم نام برده شده است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل واژه تمیشان). تمیشه دیگر که موضوع مقاله حاضر است، تمیشه «بانسران» است که منابع از آن به عنوان آخرین شهر طبرستان یاد کرده اند و منطقه شرقی آن را که جزو ولایت گرگان بوده است، بیرون تمیشه نامیده اند.

فتح تمیشه در عصر خلفای راشدین

با سقوط دولت چهارصد ساله ساسانی و ورود سپاهیان عرب، که طی چندین نبرد سهمگین طومار دولت ساسانی را در نوردیدند، سرزمین نو در برابر مهاجمانی قرار گرفت که مسلح به آیینی نو - اسلام - بوده اند، که به سرعت بخش های هامونی آن را در اختیار گرفت و این طور که معلوم بود، مردم ایالات و ولایات پهنه ایران می بایست از آن پس خود را در زیر فرمان ولایت دارانی قرار دهند که البته خود را همکیش پیامبر (ص) و مجری دستورات الهی می دانستند.

فتوح عرب تا آنجا که مربوط به سرزمین های هموار بود، البته آسان پیش رفت، اما وقتی بر آن شدند مردم حاشیه جنوبی دریای مازندران را تحت فرمان گیرند، البته جبال البرز مانعی منیع بود و عرب صد البته پس از راهیابی نیز دانست که رفیع تر از جبال، ایستادگی مردم آن محال است که به دفعات با لشکر عرب در آویخته و آن را باز پس زده بود، و اگر هم عرب به قوه و پشتیبانی دستگاه عظیم خلافت و یاری مکرر سپاهیان اعزامی، توفیقاتی می یافت، به طور قطع بدون برجای گذاشتن

۱. مکان این دژ را رابینو در منطقه تنکابن نوشته است (رابینو، ۱۳۶۵: ۶۱). اعتماد السلطنه از دژی به نام ماران کوه در لاریجان اسم می برد (اعتماد السلطنه، ۱۳۷۳: ۲۳۰). ملگونف از دژی به اسم مارکوه در رامسر یاد می کند (ملگونف، ۱۳۶۴: ۱۴۳). یوسفی نیا هم از قلعه ای به اسم مارکوه (ازبلو) در شرق کتالم تنکابن و از دژی به نام ماران کوه کجور یاد می کند (یوسفی نیا، ۱۳۷۰: ۲۰۲ و ۲۷۱).

خسارات مالی و کشته های بی شمار نبود ، که آن هم به آسانی نتوانست سیطره خود را به مناطق جبال البرز مسلّم بداند .

تمیشه را نخستین بار در تاریخ ایران پس از اسلام ، ابن خردادبه یاد کرد که خود یک چند از سوی خلیفه برای فتوح بدان دیار رفته بود (ابن خردادبه ، ۱۳۷۰ : ۹۷-۹۶) . او که سردار مأمون عباسی (۲۱۸-۱۹۸ق) و والی طبرستان بود ، لاریجان و بخش هایی از سرزمین دیلمستان را گشود (همان : ۹۷-۹۶) .

ورود سپاهیان خلیفه به تمیشه و سپس به بقیّه نقاط طبرستان ، از طریق تنها راهی که ارتباط دو سوی البرز را ممکن می ساخت ، ممکن بود . زیرا کوه های سر به فلک کشیده البرز ، هر گونه دسترسی تازیان را به خطه شمال غیر میسر می ساخت ، و تنها راه ، راهی بود که از سرزمین قومس به گرگان یا جرجان می رسید ، که امروز گردنه «خوش بیلاق» نام دارد و طبیعی است هر حمله و هجومی که از این راه صورت می گرفت ، نخستین شهری که با مهاجمان رو به رو بود ، جرجان (گرگان) بود که درست در رو به روی فاتحان قرار داشت . در کتاب *مبانی باستان شناسی ایران* ، بین *النهرین* ، مصر آمده است : «در شمال شرق نیز تنها راه ارتباط طبیعی فلات ایران با قسمت های دشت گرگان و جنوب ترکمنستان شوروی و سواحل دریای خزر از طریق معبر طبیعی بسطام به گرگان انجام می شود» (ملک شه میرزادی ، ۱۳۷۳ : ۷۴) . ابن حوقل نیز از این راه سخن رانده است : «از گرگان به جهینه [= دژ جهینه] یک منزل و از آنجا تا شهر بسطام یک منزل و از آنجا تا وسط قومس یک منزل است» (ابن حوقل ، ۱۳۴۵ : ۱۲۷) .

بنابراین ، سرداران خلفا ، هر بار که به قصد فتح طبرستان عازم می شدند ، پس از طی راه قومس به گرگان ، ناگزیر ابتدا با گرگانیان مواجه بوده اند و پس از مصالحه با آنان ، به سمت تمیشه و داخله طبرستان می رفته اند .

سعید بن عاص ، پس از بستن پیمان صلح با مردم گرگان ، عازم تمیشه شد که نخستین شهر طبرستان از سمت مشرق بود . سپاه عرب ، پس از رسیدن به پشت دروازه تمیشه ، به مردم آنجا امان داد ، اما وقتی وارد شهر شدند ، همه را از دم تیغ گذراندند ، بجز یک نفر ؛ و گویند جنگ چنان شدت داشت که سعید بن عاص نماز خوف خواند (طبری ، ۱۳۷۵ : ۵/۲۱۱۶ ؛ ابن اثیر ، ۱۳۷۴ : ۱۰/۳۵ ؛ ابن خلدون ، ۱۳۶۳ : ۵۶۹ - ۱/۵۶۸) . طبری می نویسد : «[سعید بن عاص] آن گاه به طمیسه رفت که شهری بود بر ساحل دریا و به تمام جزو طبرستان بود ... دشمن را محاصره کرد که امان خواستند و امانشان داد که یکیشان را نکشد ، و چون قلعه را گشودند ، همگی را بکشت ، بجز یکی ، و هر چه را در قلعه بود بگرفت» (طبری ، همان : ۲۱۱۷ - ۲۱۱۵ ؛ ر.ک : ابن خلدون ، همان : ۵۶۹ - ۱/۵۶۸ ؛ بلاذری ، ۱۳۶۴ : ۹۲) .

بلاذری و طبری از حضور حسنین (ع) (فرزندان علی ابن ابیطالب علیه السلام) در این جنگ یاد می کند (بلاذری ، همان جا ؛ طبری ، همان : ۲۱۱۶) . طبری همچنین از همراهی عبدالله بن عباس ، عبدالله بن عمر ، عمر بن عاص و عبدالله بن زبیر هم در این نبرد نوشته است (طبری ، همان جا) . ابن اسفندیار (ابن اسفندیار ، ۱۳۶۶ : ۱/۷۳) و مرعشی (مرعشی ، ۱۳۶۷ : ۱۲۴) نیز به تبعیت از آنها ، این مطلب را تأیید کرده اند ؛ اما اولیاء الله آملی ، حضور حسنین (ع) را در جنگ مزبور نمی پذیرد (آملی ، ۱۳۴۸ : ۴۶ - ۴۵) . در حالی بلاذری (بلاذری ، همان : ۱۷۸) از امان دادن مردم تمیشه سخن نمی گوید (طبری ، همان جا) و ابن خلدون (همان : ۵۶۹ - ۵۶۸) و ابن اثیر (همان : ۱۷۹) نوشته اند که سعید ، علی رغم امانی که به مردم داده بود ، چون دروازه ها را گشودند ، همه را قتل عام کرد . طبری یاد آورد می شود : «در آن روز سعید با شمشیر به شانه یکی از مشرکان زد که از زیر مرفقش درآمد» (طبری ، همان جا) . سعید بن عاص پس از چپاول اموال مردم تمیشه به سمت مناطق غربی تر رفت .

فتح تمیشه در دوره خلفای اموی

در عصر امویان هم اعراب به طبرستان تاختند. مصقله بن هبیره شیبانی از سوی معاویه (۶۰-۴۱ق) مأمور فتح طبرستان شد. به قولی، معاویه ده هزار و یا بیست هزار سپاهی را به او داده بود؛ اما مردم بومی طبرستان او را به داخل دیار خود کشانیدند و از فراز گذرگاه‌ها با غلطانیدن سنگ‌های کوهستان، مصقله و همه سپاهیان او را کشتند (بلاذری، همان: ۹۲؛ همدانی، ۱۳۴۹: ۱۵۳). ابن اسفندیار از لشکرکشی دیگر مصقله بن هبیره شیبانی سخن می‌گوید که به مدت دو سال با فرخان جنگید و در آخر کشته شد (ابن اسفندیار، همان: ۱۵۸-۱۵۷؛ مرعشی، همان: ۱۲۵).

محمد بن اشعث قیس کندی از سوی عبیدالله بن زیاد به طبرستان فرستاده شد؛ او از تمیشه عبور کرد، ولی گرفتار مقاومت بومیان ولایت شد. «گذرگاه‌ها را بر وی بستند و فرزند او ابوبکر را کشتند و کار بر وی تباہ گردانیدند. لکن او خود نجات یافت» (بلاذری، همان: ۹۳؛ همدانی، همان جا). ابن فقیه همدانی می‌نویسد: «فرزندش ابوبکر را کشتند و چشمش را در آوردند» (همدانی، همان جا).

سپاهیان اعزامی خلیفه سلیمان بن عبدالملک (۹۹-۹۶ق) در سال ۹۸ق از خراسان رهسپار گرگان و طبرستان شدند. یعقوبی از لشکرکشی یزید بن مهلب به سمت گرگان و طبرستان به طور گذرا سخن به میان می‌آورد (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۵۵-۲۵۴)، اما طبری داستان آن را به تفصیل می‌آورد. او یادآور می‌شود که ابتدا ترکان «دهستان» با وی به نبرد برخاستند و چون سرسختی اعراب را مشاهده کردند، فرمانده آنان کس فرستاد و خواستار صلح گردید و پذیرفته شد. منابع، در خصوص ورود یزید به گرگان و دهستان و مصالحه با آنها به اختلاف نوشته‌اند؛ برخی نوشته‌اند که یزید با اهل گرگان - و بعضی نوشته‌اند با اهل دهستان - در قبال دریافت مبلغی قابل توجه، صلح کرد و سپس راهی طبرستان شد، و پس از آنکه آگاه

شد گرگانیان پیمان خود را شکسته اند ، به سمت گرگان باز گشت و چهارده هزار نفر از مردم گرگان را کشت (طبری ، همان : ۹/۳۹۲۸ ؛ ابن اثیر ، همان : ۷/۲۸۵۰) . ابن اسفندیار از چگونگی فتح دهستان و گرگان در آغاز کار یاد نمی کند و فقط می نویسد که یزید عدّه ای را به فرماندهی «ضریس» نام در گرگان گذاشت و «به تمشیه رسید و به قهر بستد» (ابن اسفندیار ، همان : ۱/۱۶۲) و به جزئیات فتح تمیشه نمی پردازد .

لشکرکشی به تمیشه در عهد خلفای عباسی

ابوالعباس طوسی حاکم طبرستان در نیمه قرن دوم هجری ، شمر بن عبدالله خزاعی را با هزار نفر عرب در پاسگاه تمیشه مستقر کرد (ابن اسفندیار ، همان : ۱۷۰) در زمان معتصم عباسی (۲۲۷ - ۲۱۸ق) تمیشه مشمول کشمکش های عصیان مازیار با دستگاه خلافت شد . مردم جلگه نشین طبرستان ، همچون آمل ، ساری و تمیشه ، که مسلمانی گزیده بودند و در اجرای دستورات خلافت بغداد ، اهتمام داشتند ، با عصیان مازیار ، روزگارشان سخت تر شد . یکی از فرماندهان او به نام سرخاستان به «طمیش رفت و اردو زد و به دور آن خندقی استوار زد با برج ها برای کشیک بانی ، و دژی محکم برای آن نهاد و مردانی معتمد بر آن گماشت» (طبری ، همان : ۱۳/۵۸۹۷ ؛ ابن اثیر ، همان : ۷/۱۳۴ ؛ ابن اسفندیار ، همان : ۱/۲۱۱) ، اما گرگانیان از عبدالله بن طاهر (۲۳۰ - ۲۱۳ق) کمک خواستند و او ، عموی خود - حسن بن حسین - را بدان سمت فرستاد . سردار طاهری در برابر خندق تمیشه اردو زد ، نگهبانان تمیشه را فریفت و سپاه خود را وارد تمیشه کرد (طبری ، همان : ۵۹۰۱ - ۱۳/۵۹۰۰ ؛ ابن اثیر ، همان : ۱۳۶ - ۱۳۵ ؛ ابن اسفندیار ، همان : ۲۱۹) .

از این دوره به بعد نیز تمیشه در نبردهای حاکمان محلی و خاندان های طبرستانی و نیز در هجوم های مکرر سپاهیان خراسانی و غیره ، مطرح بود و بارها به محاصره درآمد ، مقاومت کرد و یا تسلیم شد . تمیشه در زمان اسپهبدان ، محل اقامت سلطان

دوره بعد بود. ابن اسفندیار یاد آور می شود: «...در آن عهد [تمیشه] نشستگاه اولیای عهد آنجا بود» (ابن اسفندیار، همان: ۱۷۰).

زمانی که اسپهبد علاء الدوله علی باوندی (فرزند اسپهبد حسام الدوله شهریار) که بین سال های ۵۱۱ تا ۵۳۶ ق بر طبرستان حکومت می کرد، از جمله مخالفان او، برادرش اسپهبد بهرام بود که در آخر کار به دست هم او (اسپهبد علاء الدوله علی) به قتل رسید. یکی از کسانی که به طرفداری از اسپهبد طبرستان (علاء الدوله علی) با اسپهبد بهرام نبرد کرد، برادر زاده علاء الدوله علی به نام رستم فرزند دارا بود که در سال ۵۱۲ ق در تمیشه در برابر عمویش دست به مقاومت زد. در این زمان، تمیشه، به مدت سی و هشت روز در محاصره اسپهبد بهرام قرار داشت، تا آنکه در تمیشه آتش افتاد و رستم و برادرش بهمن به سمت «سدن رستاق» گریختند و البته این درگیری ها شاید هم تا حدودی از آنجا ناشی می شد که اسپهبدان باوندی طبرستان در این دوره هر چند وقت یک بار از جانب سلاطین سلجوقی - محمد و سنجر - مورد حمایت قرار می گرفتند و در نتیجه رو به روی هم می ایستادند؛ چنان که نجم الدوله قارن (پسر حسام الدوله شهریار و برادر بزرگ تر علاء الدوله علی) یک چند مورد حمایت محمد سلجوقی قرار گرفته بود و زمانی برادر نجم الدوله قارن، به نام علاء الدوله علی، مورد حمایت همان سلطان قرار داشت، و زمانی هم این دومی از پشتیبانی سنجر برخوردار شده بود؛ و پس از او، بهرام (پسر دیگر حسام الدوله شهریار) از سوی سلطان سنجر پشتیبانی شده و به حکومت گرگان رسیده بود، و این بهرام وقتی نتوانست بر علاء الدوله علی، که در آمل و ساری لشکر آراسته بود، دست یابد، بر رستم برادر زاده خود، که تمیشه را در اختیار گرفته بود، تاخت. عده ای که جزو معتمدان عموی رستم (علاء الدوله علی) بودند به او گفتند: ما شفاعت تو پیش او کنیم. این بود که رستم با برادر خود بهمن به سمت سدن رستاق

رفت و یک تن که خواست با او در آویزد، زخم هایی بر او زد، و سپس با جماعت همراه به مناطق کوهستانی طرفداران بهرام حمله برد (ابن اسفندیار، همان: ۵۷).

وقتی هم جلال الدین محمود سلطان شاه (۵۶۸ - ۵۶۷ق)، پسر کوچک ایل ارسلان خوارزمشاه (۵۶۷ - ۵۵۱ق)، که از دست برادر بزرگش علاء الدین تکش (۵۹۶ - ۵۶۸ق) گریخته بود، در این محل - تمیشه - مورد استقبال اسپهبد علاء الدوله حسن باوندی [= حسام الدوله اردشیر] قرار گرفت. در این زمان «مؤید آی آبه» در صدد برآمد از اختلافات موجود بین خاندان خوارزمشاهی استفاده کند؛ پس به سرعت در دهستان خود را به سلطان شاه رساند و او را از عزیمت به مازندران بر حذر داشت و به سمت خراسان رفت (مرعشی، همان: ۱۰۸)، اما کمی بعد «دچار غرور و حرص ملک گردیده و به وسیله شیطان اغوا شده بود» (جوینی، ۱۳۷۵: ۲/۱۸) و همراه سلطان شاه به سمت استراباد و مازندران حرکت کرد. در استراباد قلعه «بالمن» را از فرامرز لیمسکی ستاند و نماینده خود را کوتوال قلعه کرد. در تاریخ طبرستان آمده: مؤید آی آبه، پیش از آنکه به تمیشه برسد، ابتدا «لشکر خراسان را جمع کرد، از دهستان و گرگان با لشکر خوارزم و سلطان شاه به تمیشه آمد... قلعه بالمن، امیر فرامرز لیمسکی پدر امیر دارا داشت... از او بالمن باز گرفت و بشیر را کوتوالی داد و به سدن رستاق، قلعه روهن بدو دادند و چون به تمیشه رسید، جمله حشم مازندران آنجا بودند» (ابن اسفندیار، همان: ۱۱۶).

ابن اسفندیار در ادامه، از محاصره تمیشه توسط مؤید آی آبه سخن می گوید: «چهل روز سلطان شاه و مؤید محاصره تمیشه دادند و پادشاه، مبارز الدین ارجاسب را که لشکر کش بود با چهارصد مرد اختیار بکرد تا به مدد حشم تمیشه شود... چون به بالای تمیشه به موضعی که اینامه گویند رسیدند، مؤید تمیشه گرفته بود و چهار هزار مرد را کشته و جمله معارف را گرفته و قتلی شنیع روا داشت...» (ابن اسفندیار، همان: ۱۱۶؛ مرعشی، ۱۳۶۷: ۱۰۸).

پس از آن، مؤید آی آبه به سمت ساری رفت و آنجا را هم آتش زد (ابن اسفندیار، همان جا)، اما مقاومت مردم منطقه پریم (فریم) او را به بازگشت به گرگان واداشت (مرعشی، همان: ۱۰۹). چند سال بعد هم همیشه توسط خود تکش فتح و ویران گردید. تکش پس از آنکه در جنگی با مؤید آی آبه در سال ۵۶۹ ق کرد، وی را دستگیر و اعدام نمود و پس از آن، رابطه اش با حسام الدوله اردشیر باوندی - اسپهبد طبرستان - دوستانه شد، تا جایی که ابن اسفندیار نوشت: «و محبت و صداقت میان شاه اردشیر و سلطان سعید تکش به غایتی رسید که مابینت در ملک و اتباع نبود و تواتر تردد رُسل منقطع نگشتی» (ابن اسفندیار، همان: ۱۳۰).

در این اوقات، ملک دینار غز، که به کرمان تاخته و بردسیر را از آخرین حکمران سلجوقی کرمان - محمد شاه پسر بهرام شاه - گرفته بود، با هفت هزار سوار به سرحد مازندران آمد و به غارت و چپاول پرداخت. این موضوع، اسپهبد طبرستان - حسام الدوله اردشیر را واداشت از تکش کمک بخواهد، اما حامل نامه در حوالی آبسکون به چنگ سپاهیان ملک دینار افتاد و ملک دینار، که خطر را حس کرده بود، به سمت سرخس و مرو رفت. تکش خوارزمشاه هم که از سوی اسپهبد طبرستان هشت هزار گوسفند و دو هزار گاو و علوفه کافی به او رسیده بود، خود را به این ناحیه رسانید و پیشنهاد کرد برای امنیت گرگان پسر خود - علی شاه - را حاکم دهستان کند. اما بعد از مدتی رابطه اسپهبد طبرستان - حسام الدوله اردشیر باوندی - با تکش خوارزمشاه تیره شد، و سبب آن بود که یکی از قلعه داران طبرستان، خود را از تبعیت حسام الدوله اردشیر خارج ساخت و به تکش پیوست.

اگر چه قصد او را ایجاد تفرقه دانسته و او را در رودخانه انداخته و خفه کرده اند، اما وقتی پسر وی به نام سراج، و مخالف دیگر اسپهبد به نام کیکاووس، به خوارزم رفتند و به تکش پناهنده شدند، حسام الدوله اردشیر با ارسال سفرایی خواستار استرداد آنها شد و چون پاسخ منفی از خوارزم دریافت کرد، اسپهبد طبرستان نسبت

به تکش بی اعتماد گردید و در برابر شاه خوارزم جبهه گرفت و سراج الدین را ، که تکش به قلعه چُنَاشک در جرجان فرستاده بود ، به قتل رساند و پسرش را نیز شکنجه داد . نتیجه آن شد که تکش به سمت گرگان و طبرستان لشکر کشید ، ابتدا گرگان و ولایت کبود جامه را تصرف کرد و قلعه همایون را ، که در دست نصرت الدین کبود جامه بود ، به چنگ آورد و بعد استرآباد را ویران کرد و به طبرستان حمله برد .

ابن اسفندیار می نویسد : «سلطان [تکش] چون خبر قتل سراج الدین بشنید ، به ولایت کبود جامه آمد و جمله ولایت را بفرمود سوخت و او با قلعه همایون شد ، سلطان سوگند خورد که تا او را به زیر نیارم ، از اینجا نروم ، بعد ماهی نصرت الدین محمد کبود جامه با تیغ و کفن از قلعه به زیر آمد و در سنب اسب سلطان افتاد ، او را بفرمود گرفت و نواخت و تشریف داد و با ولایت فرستاد و ساز خویش کرد...» (ابن اسفندیار ، همان : ۱۵۰ ؛ عوفی ، ۱۳۳۵ : ۵۳ - ۵۱ ؛ مرعشی ، همان : ۱۱۴ - ۱۱۳) .

اخبار اقدامات اسپهبد طبرستان که برای شکست تکش خوارزمشاه ، با سلاطین غور و غزنین و همچنین با برادر تکش - سلطان شاه - مکاتبه داشت ، از سوی نصرت الدین کبود جامه به آگاهی تکش رسید . میر ظهیر الدین می نویسد : «این همه از بی باکی شاه [اردشیر باوندی] بود ، تا سلطان [تکش] به مخالفت شاه برخاست و به ولایت گرگان و طبرستان چند نوبت تاخت فرمود کردند ، و خود نیز سوار گشت و به در تمیشه آمد و بیرون تمیشه را خراب کرد» (مرعشی ، همان : ۱۱۴) . این واقعه در سال ۵۷۸ ق روی داد .

تمیشه در عهد مغولان

زمانی هم سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۸-۵۹۶ ق) ، که هراسان از برابر مغولان می گریخت ، «به طرف مازندران درون رفت ، بر سر دره تمیشه لشکر گاه داشت ، که ناگاه لشکر مغل بدو رسید...» (جوزجانی ، ۱۳۶۳ : ۳۱۲) .

اشاره جامع‌التواریخ در خصوص اقامت غازان خان (۷۰۳ - ۶۹۴ ق) در تمیشه، این گونه است: «با امراء کنگاج فرموده، عزم آذربایجان مصمم فرمود و امیر بزرگ قتلغ شاه نوین و دیگر امرا را جهت محافظت خراسان نامزد گردانیده، از سمنقان مراجعت فرموده، و امرا نورین و ساتلمیش و سو تای در بندگی بودند و به راه شهرک نو و مازندران درآمدند و امیر قتلغ شاه نیز در بندگی بیامد تا تمیشه و با دختر جیرقوتای زفاف ساخته، مراجعت نموده و رایات همایون از تمیشه برنشست و تا شوزیل، از نواحی مازندران که اوردوی معظم آنجا بود، قرب سی و یک فرسنگ در یک شب براند...» (فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ۲/۱۲۳۶).

اولیاء الله آملی نیز، در ذکر واقعه امیر وجیه الدین مسعود سربه داری (۷۴۴ - ۷۳۸ ق) و توجه او به مازندران، که در سال ۷۴۳ ق صورت گرفت، از خندق تمیشه نام برده است (آملی، همان: ۱۸۳). بزرگان طبرستان به استقبال مسعود سربه داری، خود را به استراباد رساندند؛ اما وقتی سپاه سربه داری بر مردم طبرستان سخت گرفت، اهالی تصمیم به مقاومت گرفتند. هم او می نویسد: «بزرگان ولایت از دور و نزدیک، به آنکه بعضی را با بعضی خصومت بود، همه بالاتفاق یک کلمه شدند... و به اتفاق از در تمیشه تا حد گیلان یکدل شده به مقاومت اهل خراسان دل بر کار نهادند» (همان: ۱۸۶ - ۱۸۵)، و پس از دستگیری او را کشتند.

پایان روزگار تمیشه

تاریخ ویرانی تمیشه به طور قطع دانسته نیست؛ با توجه به اینکه در عصر سربه داران و مرعشیان، یعنی در تاخت و تازهای امیر تیمور، همچنان نامی از تمیشه و خندق آن می رفته است، می توان نتیجه گرفت که این شهر در حمله مغول آسیب کلی دید، و تاخت و تازهای تیمور به طور کامل آن را از صفحه روزگار محو کرد و تنها نامی از آن در برخی کتب به جا ماند. رابینو می نویسد: «تاریخ ویران شدن تمیشه روشن نیست؛ با آنکه دلایلی هست که حدس بزیم آن واقعه در هجوم مغولان اتفاق افتاده

است» (رابینو ، ۱۳۶۵ : ۱۱۴) . آنچه مشخص است ، این است که هیچ اسمی از این شهر پس از تیموریان و مرعشیان نیست و در زمان شاه عباس یکم (۱۰۳۸ - ۹۹۶ ق) با ایجاد خندق کلباد در چند کیلو متری غرب تمیشه ، مرز دو ولایت گرگان و مازندران هم تغییر کرد .

چارلز فرانسیس مکنزی ، که در دوره قاجار به شمال ایران به سفر پرداخت ، از خرابه های تمیشه دیدن کرد ؛ وی می نویسد : «...خرابه شهر^۱ [تمیشه] مانند سایر عمارت های مخروبه ، کتیبه ای نداشت . آثار دیوار و خندقی به چشم می خورد و مقداری آجر و سفال در جنگل وجود داشت ، ولی تاریخچه آن در اعماق زمان پنهان است و شاید هیچ گاه آشکار نشود» (مکنزی ، ۱۳۵۹ : ۱۶۹ - ۱۶۸) .

نتیجه گیری

بنا به نوشته منابع ، تمیشه مرز دو ولایت گرگان و مازندران ، تا تاریخ ویرانی آن ، یعنی پس از حملات مغولان و تیموریان ، بود . این شهر از آنجا که اولین شهر طبرستان از سمت مشرق و مدخل طبرستان بود ، همیشه در طول تاریخ حیات خود به عنوان پیشتاز و پرچمدار نبرد با مهاجمان عرب و ترک و... ، تاریخی زنده از خود به جای گذاشت . باروی تمیشه ، که گفته اند در زمان ساسانیان و به دستور انوشیروان از کوه تا دریا کشیده شده بود ، نیز ، در این رابطه عمل می کرده ، و جالب است با اینکه ولایت خراسان و گرگان ، در تحت قلمرو ساسانی اداره می شد ، بین

۱. منظور همان خرابه های شهر قدیمی تمیشه است که امروزه در کنار آن ، روستایی شکل گرفته که به «خرابه شهر» یا «سرکلاته خرابه شهر» معروف و مرکز دهستان «چهار کوه» است . این روستا در تقسیمات کشوری جزو شهرستان کرد کوی استان گرگان (گلستان کنونی) است که از شمال غربی و غرب به خرابه های تمیشه و روستاهای کارکنده باغو و از شرق و شمال شرقی به روستای سارکنده و شهر کرد کوی و از شمال به دریای مازندران و از جنوب به کوه های البرز محدود است . ارتفاع آن از سطح دریا ۱۰۰۰ متر و فاصله دریا تا روستا حدود ده کیلو متر و فاصله آن با شهر های کرد کوی و بندر گز ، به ترتیب ، ۱۳ و ۱۵ کیلومتر است . جمعیت آن نیز طبق آمار سال ۱۳۸۰ ، ۳۵۰۰ نفر و ۹۵۰ خانوار بوده است (نوکنده ، ۱۳۸۰ : ۷) .

دو ولایت گرگان و مازندران این بارو کشیده شد و در نگاه نخست ، گویی دو سرزمین با دو فرمانروای مستقل بودند که با ایجاد بارو از ورود مهاجمان ممانعت به عمل می آورده است ؛ در حالی که این تصمیم از آنجا ناشی می شد که خراسان و دشت گرگان همیشه می توانست در تیر رس مهاجمان قرار گیرد ، اما با ایجاد بارویی محکم و استوار در منتهی الیه خاوری دریای مازندران ، که در ضلع جنوبی آن ، شهر تمیشه قرار داشت ، به بن بست می رسید و دست کم از تاخت و تاز به مازندران و احتمالاً متعاقب آن به گیلان ، جلوگیری می شد . با این حال ، بعد از اسلام ، اعراب و عمال ایرانی آنها ، همچون طاهریان و سامانیان و حتی صفاریان نیز ، از این سد عبور کردند و به طبرستان تاختند و طبیعی بود که در هنگام مقاومت چه ویرانی ها از آن به وجود می آمد ؛ و به نظر می رسد اگر در تواریخ پس از فتوح اعراب ، عبور از این بارو مکرر شده ، یکی به سبب اسلام پذیری مردم تمیشه بوده است که نمی خواستند اقداماتشان مخالفت با دست نشانندگان خلفا تعبیر گردد ، و دیگر آنکه تجربه های مکرر به آنان آموخته بود که برای بقا بهتر است با مهاجمان نستیزند ، و یا آن گونه که باید بستیزند .

کتابنامه

۱. آملی ، اولیا الله . ۱۳۴۸ ، *تاریخ رویان* ، به کوشش منوچهر ستوده ، تهران ، بنیاد فرهنگ ایران .
۲. ابن اثیر . ۱۳۷۴ ، *الکامل فی التاریخ* ، ترجمه عباس خلیلی ، به اهتمام حسن سادات ناصری ، تصحیح مهیار خلیلی ، تهران ، علمی ، ج ۱ .
۳. ابن اسفندیار ، محمد حسن بن کاتب . ۱۳۶۶ ، *تاریخ طبرستان* ، تصحیح عباس اقبال ، تهران ، کلاله خاور .
۴. ابن حوقل . ۱۳۴۵ ، *صورة الارض* ، ترجمه جعفر شعار ، تهران ، بنیاد فرهنگ ایران .
۵. ابن خردادبه . ۱۳۷۸ ، *المسالك و الممالک* ، ترجمه حسین قره چانلو ، تهران ، ناشر مترجم .

۶. ابن خلدون، عبدالرحمن. ۱۳۶۳، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۱.
۷. ابن رسته. ۱۳۶۵، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، امیر کبیر.
۸. ابن فقیه همدانی. ۱۳۴۹، *ترجمه مختصر البلدان*، ترجمه ح - مسعود، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۹. اعتماد السلطنه، محمد حسن خان. ۱۳۷۳، *التدوین فی احوال جبال شروین*، تصحیح و پژوهش مصطفی احمد زاده، تهران، فکر روز.
۱۰. بلاذری، احمد بن یحیی. ۱۳۶۴، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تصحیح محمد فرزاد، تهران، سروش.
۱۱. جوزجانی، منہاج سراج. ۱۳۶۳، *طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام*، تصحیح و مقابله و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ج ۱.
۱۲. جوینی، عطاملک. ۱۳۷۵، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، تهران، دنیای کتاب، ج ۲.
۱۳. *حدود العالم من المشرق الی المغرب*. ۱۳۶۳، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
۱۴. دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۳، *لغت نامه*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران.
۱۵. رابینو، ه.ل. ۱۳۶۵، *مازندران و استرآباد*، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۶. طبری، محمد بن جریر. ۱۳۷۵، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
۱۷. عوفی، سدید الدین محمد. ۱۳۳۵، *لباب الالباب*، تصحیح سعید نفیسی، تهران، علمی و ابن سینا.

۱۸. فردوسی ، ابوالقاسم . ۱۳۷۴ ، *شاهنامه* ، نسخه موزه بریتانیا ، چاپ محمد روشن و مهدی قریب ، تهران ، بی نا .
۱۹. فضل الله همدانی ، رشید الدین . ۱۳۷۳ ، *جامع التواریخ* ، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی ، تهران ، البرز ، ج ۲ .
۲۰. مرعشی ، میرظهیر الدین . ۱۳۶۷ ، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* ، تصحیح محمد حسین تسییحی ، تهران ، شرق .
۲۱. مصاحب ، غلامحسین . ۱۳۵۶ ، *دایرة المعارف فارسی* ، تهران ، شرکت سهامی کتاب های جیبی ، فرانکلین ، ج ۲ .
۲۲. مکنزی ، چارلز فرانسیس . ۱۳۵۹ ، *سفرنامه شمال* ، به کوشش منصوره اتحادیه ، تهران ، گستره .
۲۳. ملک شه میرزادی ، صادق . ۱۳۷۳ ، *مبانی باستان شناسی ایران ، بین النهرین ، مصر ، تهران* ، محیا و جهاد دانشگاهی .
۲۴. ملگونف . ۱۳۶۴ ، *سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر* ، تصحیح و تکمیل و ترجمه مسعود گلزاری ، تهران ، دادجو .
۲۵. نوروز زاده چگینی ، ناصر . ۱۳۷۰ ، «شهرهای ایران» ، *شهرهای ایران* ، به کوشش محمد یوسف کیانی ، تهران ، جهاد دانشگاهی ، ج ۴ .
۲۶. نوکنده ای ، جبرئیل (با همکاری حمید عمرانی رکاوندی و قربان علی عباسی) . ۱۳۸۱ ، *گزارش بررسی و گمانه زنی شهر همیشه* ، گرگان ، میراث فرهنگی استان گلستان .
۲۷. یعقوبی ، ابن واضح ، احمد بن ابی یعقوب . ۱۳۶۶ ، *تاریخ یعقوبی* ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی ، تهران ، علمی و فرهنگی .
۲۸. یوسفی نیا ، علی اصغر . ۱۳۷۰ ، *تاریخ تنکابن* ، تهران ، قطره .